



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: الفاظ مطلق - ثمره عملی بحث موضوع له الفاظ مطلق - مقدمات حکمت
تاریخ: ۸ آبان ۱۴۰۱
مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۴۴
جلسه: ۱۸
سال چهاردهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در اینکه آیا موضوع له اسم جنس و امثال آن چیست گذشت. ما الفاظ مطلق را مورد بررسی قرار دادیم و معنا و موضوع له اسم جنس، مفرد محلی باللام، علم جنس و نکره را بیان کردیم؛ اگر چه گفتیم بحث از معنا و موضوع له این الفاظ ارتباطی با بحث اطلاق و تقييد ندارد، اما تبعاً للقوم این کار را انجام دادیم.

سپس به مناسبت بحث از این پیش آمد که آیا اطلاق مطلق بر اسم جنس یا نکره به معنایی که گفته شد، به نحو حقیقت است یا مجاز؟

ثمره عملی بحث در موضوع له اسم جنس

حال در مسئله اول یک مطلبی که در پایان خوب است که مورد اشاره قرار بگیرد ثمره این بحث است، اینکه مثلاً ما بحث کنیم موضوع له اسم جنس یا امثال آن چیست، آیا ثمره عملی هم دارد یا خیر؟ غیر از آن بحث علمی که معنا و موضوع له این الفاظ به عنوان مصادیق مطلق مورد بحث قرار می‌گیرد، آیا ثمره عملیه‌ای هم بر این بحث و این نزاع مترتب می‌شود یا خیر؟ اینکه مثلاً بگوییم موضوع له اسم جنس طبیعت مهمله است، یا طبیعت مقید به قید ارسال به نحو بشرط شیء، یا طبیعت به نحو لابشرط قسمی، یا طبیعت به نحو لابشرط مقسمی. آیا ثمره عملیه‌ای بر این نزاع متصور است یا خیر؟ گفتند بله و این نزاع دارای ثمره عملی هم هست.

اگر قائل شویم که اسم جنس وضع شده برای طبیعت بشرط شیء یعنی طبیعت مرسله یا به تعبیر دیگر طبیعت به قید ارسال و در موردی شک کنیم که آیا از این لفظ اراده اطلاق شده یا خیر و شک در اطلاق کنیم، با اصالة الحقیقه می‌توانیم از این لفظ عموم را استفاده کنیم. اگر گفتیم لفظ «رجل» وضع شده برای طبیعت به قید ارسال و شیوع در افراد، با شک در اطلاق می‌توانیم بگوییم اصالة الحقیقه اقتضاء می‌کند که همه افراد مشمول حکم می‌باشند.

اما اگر مثل محقق خراسانی یا طبق مبنای خودمان قائل شدیم اسم جنس وضع شده برای طبیعت مهمله، اگر شک کردیم در اینکه آیا حکم روی همه افراد می‌رود یا خیر؟ اینجا نمی‌توانیم با اصالة الحقیقه اطلاق را ثابت کنیم و حکم را شامل همه افراد بدانیم. بله یک راه دیگری وجود دارد که ما اطلاق را استفاده کنیم و حکم را شامل همه افراد بدانیم و آن هم مقدمات حکمت است.

پس یک ثمره عملیه مهمی وجود دارد. اگر ما اسماء اجناس را موضوع برای طبیعت مهمله بدانیم یا موضوع برای طبیعت مرسله، در هنگام شک، در اراده اطلاق از این اسم جنس طبق یک مبنا می‌توانیم با اصالة الحقیقه عموم را ثابت کنیم، یعنی به یک اصل

لفظی رجوع کنیم ولی طبق مبنای دیگر سراغ اصل لفظی نمی‌توانیم برویم و باید با مقدمات حکمت یا یک قرینه خاص اطلاق را ثابت کنیم و این یک مسئله مهمی است.

نتیجه بحث‌های مقدماتی که در باب مطلق داشتیم این شد که مطلق به نظر ما عبارت است از چیزی که قید ندارد و مقید چیزی است که قید دارد. اطلاق و تقیید معنایش معلوم شد، تقابلیش هم معلوم شد که تقابل عدم و ملکه است.

نکته دیگری که باید اشاره کنیم این است که در مورد اسم جنس و ... که به عنوان الفاظ مطلق مطرح شدند عرض کردیم دلالت اینها بر معنایشان اگر هیچ قیدی همراهش نباشد به نحو تعدد دال و مدلول است. یعنی مثلاً اسم جنس که نه «ال» بر سرش آمده نه تنوین، به معنای طبیعت مهمله است و اگر تنوین بر سر آن بیاید این نکره است. فقط باید توجه داشت که اسم جنسی که منون به تنوین شده است دلالتش بر طبیعت در حالیکه مقید به قید وحدت است از راه تعدد دال و مدلول است و الا «رجل» در همان معنای خودش استعمال شده است و تنوین است که وحدت را می‌رساند.

مقدمات حکمت

بعد از این می‌آییم سراغ مقدمات حکمت که بحث بسیار مهم و پر کاربردی است. در مورد مقدمات حکمت یک اختلاف اساسی وجود دارد که آیا چهار مقدمه هستند کما ذهب الیه بعض، یا سه مقدمه است، یا دو مقدمه، یا یک مقدمه؟ یعنی ما کسانی را هم داریم مثل امام خمینی که می‌گویند برای استفاده اطلاق جز به یک مقدمه نیاز نیست. حال بعد این را توضیح می‌دهیم. اصلاً مقدمات نیست بلکه مقدمه واحده است. ایشان نظری دارند که بعداً عرض می‌کنیم، می‌گویند ما باید توضیح دهیم که چرا صرف بودن متکلم در مقام بیان کافی است، یعنی این چرا مقدمه است و چرا نیاز به مقدمات دیگر نیست؟ یعنی سخن ایشان یک وجه ایجابی دارد و یک وجه سلبی که بعداً توضیح می‌دهیم، لذا باید بگوییم مقدمه حکمت نه مقدمات حکمت. برخی معتقدند که ما دو مقدمه لازم داریم، برخی معتقدند که سه مقدمه لازم داریم و برخی آن را چهار مقدمه می‌دانند.

علت این هم که به اینها می‌گویند مقدمات حکمت روشن است. یعنی این مقدمات و حکمتی که در مورد متکلم مفروض است نتیجه می‌دهد اطلاق را. اینکه اطلاق از راه مقدمات حکمت استفاده می‌شود، یعنی ما وقتی عقلمان مواجه می‌شود با این چند امر، مثلاً اینکه امکان آوردن قید باشد و قید نیاورد و در مقام بیان باشد و قدر متیقن در مقام تخاطب نباشد، اینها را وقتی به هم ضمیمه می‌کند، نتیجه می‌گیرد اطلاق را و اینکه از این کلام مطلق اراده شده. حال اینکه این اراده جدی است یا اراده استعمالی، اینها را توضیح می‌دهیم، ولی وجه نامگذاری مقدمات حکمت این است که عقل ما با ملاحظه این امور و اینکه حکمت گوینده و متکلم اقتضاء می‌کند که اگر در مقام بیان باشد و بتواند قید بیاورد و نیاورده باشد معلوم می‌شود مطلق را اراده کرده است و قید را اراده نکرده. به همین دلیل به آن مقدمات حکمت می‌گویند.

نتیجه نیز کار عقل است، اصلاً به یک معنا این یک دلیل عقلی است. هر جا از ضمیمه شدن دو یا چند مطلب یک نتیجه‌ای گرفته شود این می‌شود عقلی، حال آن مطالب ممکن است خودشان عقلی باشند یا غیر عقلی. اینجا دیگر به لفظ کاری ندارد، وقتی می‌آییم سراغ مقدمات حکمت کاری به لفظ نداریم و اصلاً پای لفظ در میان نیست. لذا این جزء قرائن عامه محسوب می‌شود، مقدمات حکمت یک قرینه عامه بر اطلاق است و کاری هم به لفظ ندارد. وقتی می‌گوییم کاری ندارد، یعنی نمی‌خواهد با یک اصل لفظی این را نتیجه بگیرد بلکه با ضمیمه کردن این امور آن نتیجه را استفاده می‌کند.

سوال:

استاد: نه، اطلاق یعنی اینکه متکلم از این لفظ مثلا اراده کرده طبیعت را یا طبیعت ساریه را، یا هر چیزی که معنای مطلق است. خود اطلاق که مربوط به مراد متکلم از یک لفظ است. ما کشف می‌کنیم مراد متکلم را از یک لفظی که قیدی همراهش نیامده است. آن راهی که ما را به این نتیجه می‌رساند عقلی است اما خودش را که نمی‌توانیم بگوییم عقلی است. این بحث در تحلیل یک لفظ است، ما داریم یک لفظ را از نظر معنا تجزیه و تحلیل می‌کنیم مثلا مولا گفته است «اکرم رقبه» ما داریم این را تجزیه و تحلیل می‌کنیم که از این «رقبه» چه چیزی را اراده کرده است آیا مطلق رقبه اراده شده یا رقبه خاص؟

سوال

استاد: عرض کردم عقل، از سه چهار مطلبی که کاملا عیان و واضح است این نتیجه را می‌گیرد. این گزاره‌ها و قضیه‌ها و مقدمات همه در کنار این لفظ دیده می‌شود حال توضیح دهیم بیشتر معلوم می‌شود، این قضایا اموری است که مسلم و روشن است، منتهی وقتی اینها را کنار هم می‌گذاریم یک نتیجه‌ای می‌گیریم.

اراده متکلم مربوط به مقام ثبوت است یا اثبات؟

در درجه اول باید ببینیم که آیا اطلاق و تقیید و اینکه متکلم از یک کلامی مطلق اراده کرده یا مقید؟ این مربوط به مقام ثبوت است یا اثبات؟

اینجا برخی گفته‌اند این مربوط به مقام ثبوت است، یعنی به حسب مقام واقع مراد متکلم از دو حال خارج نیست. بالاخره آنچه که اراده متکلم به آن تعلق گرفته یا مطلق است یا مقید. حال اگر ما اطلاق و تقیید را به لحاظ مقام ثبوت در نظر بگیریم دیگر کاری به لفظ نداریم. و معنایش این است که به حسب مقام ثبوت نمی‌تواند نه مقید باشد و نه مطلق. زیرا اهمال به حسب واقع محال است، در واقع نمی‌توانیم بگوییم مهمل گذاشته، نه مطلق را اراده کرده و نه مقید را. زیرا فرض دیگری غیر از این دو متصور نیست. آنگاه جای این بحث است که تقابل بین اطلاق و تقیید چه نوع تقابلی است؟

در مقابل برخی معتقدند اطلاق و تقیید مربوط به مقام اثبات است. یعنی ما در مقام اثبات و به حسب لفظ می‌توانیم بگوییم این مطلق است یا مقید. یعنی اطلاق و تقیید وصف هستند برای الفاظ و لفظ نیز مربوط به عالم اثبات است و کاری به مقام ثبوت ندارد. اینکه در مقام ثبوت چه چیزی اراده شده، بحث دیگری است، این مربوط به مقام اثبات است.

پس چنین بحثی هست که اساسا اطلاق و تقیید را به حسب مقام ثبوت بدانیم یا به حسب مقام اثبات؟ هر یک از این دو، یک آثار و لوازمی دارد، ولی با توجه به مطالبی که تا اینجا گفته شده به نظر می‌رسد.

اطلاق و تقیید اولاً و بالذات برای معانی است و سپس مربوط به الفاظ. یعنی اگر به الفاظ هم نسبت داده می‌شود به اعتبار معانی است. اتصاف لفظ به مطلق و مقید نیز به اعتبار معنایشان است. پس می‌توانیم بگوییم اطلاق و تقیید مربوط به عالم معانی است و الفاظ به تبع معانی متصف به اطلاق و تقیید می‌شوند.

پس یک وقت بحث در این است که اطلاق و تقیید مربوط به عالم الفاظ است یا معانی؟ که بحثش را در گذشته داشتیم، که یک لفظی مطلق باشد یا مقید، یعنی قید داشته باشد یا نداشته باشد. یک وقت می‌گوییم اولاً و بالذات، معانی متصف به مطلق و مقید می‌شوند و به تبع آنها الفاظ رنگ و بوی اطلاق و تقیید را می‌گیرند. این یک مطلب است.

یک مطلب نیز مقام ثبوت و اثبات است. مقام ثبوت و اثبات یعنی اینکه به حسب واقع چه چیزی اراده شده؟ مطلق اراده شده یا مقید؟ مقام اثبات هم یعنی اینکه به حسب لفظ این لفظ مطلق است یا مقید؟ ولو ریشه این اطلاق و تقييد مربوط به معانی باشد و خود الفاظ به خودی خود قابلیت اتصاف به مطلق و مقید رانداشته باشند.

پس ما دو مسئله داریم:

اول: نزاع در اینکه اطلاق و تقييد مربوط الفاظ است یا معانی که قبلاً گفتیم مربوط به معانی است.

دوم: آیا اطلاق و تقييد مربوط به مقام ثبوت است یا مربوط به مقام اثبات؟

حال اینکه این دو به هم قابل بازگشت باشند یا نباشند فیه تردد، از یک طرف می‌توانیم این دو نزاع را به هم برگردانیم و از یک طرف می‌توانیم بگوییم دو نزاع متفاوت هستند. به هر حال این خیلی مهم نیست؛ مهم این است که ما مقدمات حکمت را بشناسیم.

تعداد مقدمات

محقق خراسانی در کفایه سه مقدمه بیان کرده است:

۱. متکلم قید نیاورد.

۲. در مقام بیان باشد.

۳. قدر متیقن در مقام تخاطب نداشته باشد. این مقدمه؛ مقدمه‌ای است که محقق خراسانی اضافه کردند و خیلی‌ها این مقدمه را نگفتند

از آن طرف یک مقدمه‌ای داریم و آن هم امکان تقييد است و این را محقق خراسانی در کلامشان نیاورده است. یعنی می‌گوییم:

اولاً: امکان تقييد وجود داشته باشد.

ثانیاً: گوینده قید نیاورده باشد.

ثالثاً: در مقام بیان باشد.

رابعاً: قدر متیقن در مقام تخاطب نداشته باشد.

محقق خراسانی به مقدمه اول یعنی عدم استحاله تقييد یا به تعبیر دیگر امکان تقييد اشاره نکرده است. آیا این جزء مقدمات نیست یا جزء مقدمات هست؟ اگر هست چرا محقق خراسانی این را نیاورده است؟ لذا باید از اینجا شروع کنیم که آیا امکان تقييد یا عدم استحاله تقييد این یکی از مقدمات محسوب می‌شود یا خیر؟ و اینکه چرا محقق خراسانی این را ذکر نکردند و این را به عنوان یکی از مقدمات بیان نکردند؟

تقریباً به غیر از قدر متیقن در مقام تخاطب که محل اختلاف است که آیا به عنوان یک مقدمه ذکر بشود یا نشود، ظاهراً بقیه وجودشان حتمی است، منتهی در مقدمیتشان بعضی شک دارند و الا در اصلش شکی ندارند که همه اینها را یکی یکی بررسی می‌کنیم.

پس اولین مقدمه این مسئله امکان تقييد است.

«والحمد لله رب العالمین»